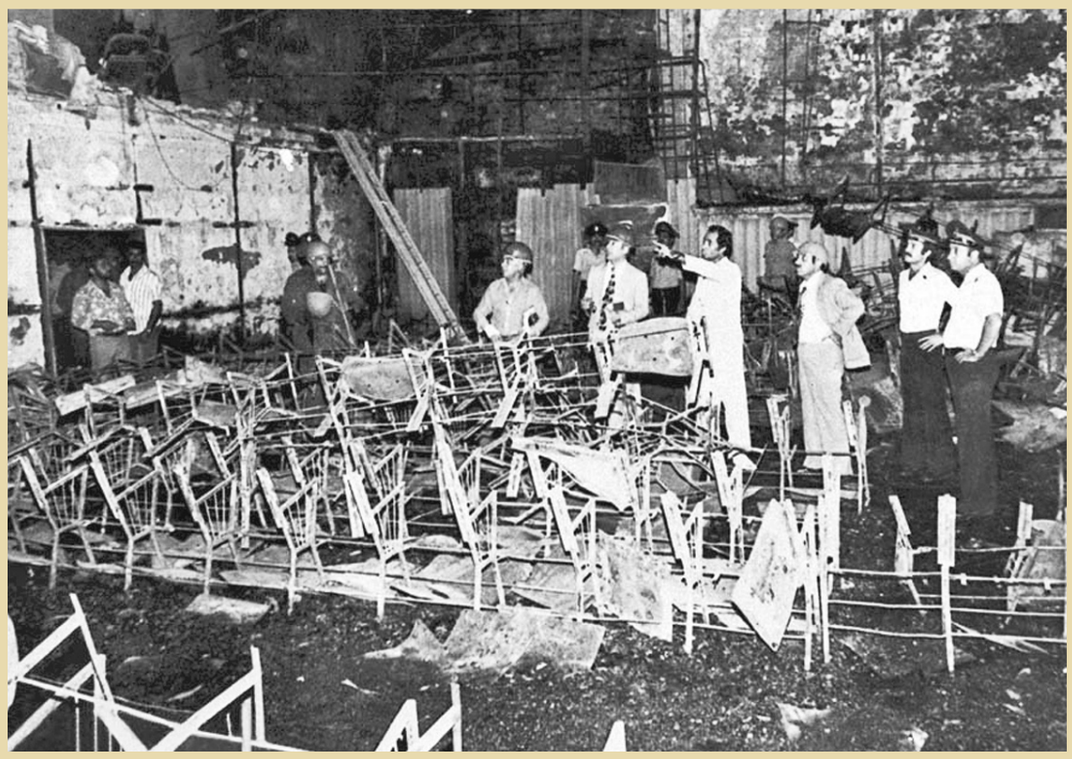

نمایی از فضای داخلی سینما رکس آبادان پس از انفجار

جستارهایی در حاشیه و متن فاجعه آتش‌سوزی در سینما رکس آبادان

شهربانی مانع نجات گرفتاران در حریق سینما رکس شد!

سارا شجاعی

روزهایی که بر ما می‌گذرد، تداعی‌گر سالروز فاجعه آتش‌سوزی در سینما رکس آبادان در ماه‌های منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی است. این رویداد از آغازین ساعات وقوع خویش، دستاویز فضاسازی حکومت شاه علیه انقلابیون و پس از پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون، محملی برای شایعه‌پردازی دشمنان نظام اسلامی به ویژه طیف سلطنت‌طلب بوده است. هم از این روی بازخوانی این حادثه و دقت به نکات کلیدی در آن، همچنان بهنگام به شمار می‌رود. مقالی که هم‌اینک پیش روی شماست، با همین هدف به نگارش درآمده است. امید آنکه تاریخ‌پژوهان انقلاب و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

یک حادثه آفرینی در فاصله چند ماه مانده به پیروزی انقلاب اسلامی

در بیست و هفتم مرداد سال ۱۳۵۷ و در فاصله چند ماه مانده به پیروزی مردم بر نظام شاهنشاهی پهلوی و در حالی که هر روز، گوشه‌ای از کشور درگیر آتش و حریق بود، در واپسین ساعات شب، درهای ورودی و خروجی سینمای رکس آبادان قفل شده و لحظاتی بعد، از چهارگوشه داخلی سینما، صدای انفجار چهار بمب آتش‌زا به گوش مردم اطراف سینما می‌رسد! مردم آبادان - که به واسطه حضور غول‌های نفتی جهان و مخازن نفتی‌اش، صاحب یکی از پیشرفته‌ترین آتش‌نشانی‌های منطقه هستند- در اطراف سینما جمع می‌شوند تا فرزندان‌شان را از آتش بیرون بکشانند که ناگاه، با گارد شهربانی مواجه می‌شوند! در صفحه ۲۱ پرونده رسیدگی به موضوع سینما رکس آبادان در دادگاه، یکی از دهها شاهد عینی به «نام جواد بی‌شتاب، فرزند جعفر، شغل لوله‌کش» در دادگاه می‌گوید: سروان بهمنی پای پله، یک شلاق مشکی در دست داشت! ضربه محکمی به کمر من زده شد و مرتب می‌گفت: اجازه ندارید، بروید بالا! او در قبال سؤال بازپرس که می‌پرسد: خود سروان بهمنی کمکی در خاموش کردن آتش یا باز کردن درها می‌کرد یا نه؟ می‌گوید: خود سروان کمکی نمی‌کرد، دم پله‌ها ایستاده بود و نمی‌گذاشت کسی بالا برود! (عباس سلیمی نمین، قتلگاه رکس، دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران). «حسین نادریان» دیگر شاهد عینی اظهار داشت: مأموران دور سینما را گرفته بودند، اما در داخل سینما مردم فریاد می‌زدند: در را باز کنید، سوختیم! (نقل از کیفرخواست تنظیمی توسط دادستان آبادان)

از اظهارات دهها شاهد عینی دیگر که بگذریم، به فاصله چند روز، یک عضو ارشد سفارت امریکا در تهران، در گزارش محرمانه خود به واشنگتن، درباره عمل نکردن پلیس و آتش‌نشانی در این حادثه می‌نویسد: در شب ۱۹ آگوست، تعداد ۶۰۰ نفر در سینما مشغول تماشای فیلمی از یک هنرمند مشهور ایرانی بودند که سینما، دستخوش آتش‌سوزی شد. در ورودی و خروجی قفل بوده است و پلیس، ماشین‌ها و تجهیزات آتش‌نشانی دیر رسیده‌اند! (جان دی استمپل، درون انقلاب ایران، ترجمه منوچهر شجاعی، انتشارات رسا، ص ۱۶۰)

عبدالرضا آشور، متهمی که دستگاه امنیتی شاه به کشف آن نائل شد!

یک ماه بعد از آتش‌سوزی، ساواک فردی به نام عبدالرضا آشور را در عراق دستگیر و به‌عنوان یکی از عوامل آتش‌سوزی سینما بازجویی می‌کند. آشور، به آتش‌سوزی اعتراف می‌کند، اما وزیر دادگستری و دادستان وقت آبادان، ماجرا را طور دیگری بررسی می‌کنند، چنانکه در مطبوعات آن دوره آمد: «صبح امروز، محمد باهری، وزیر دادگستری در مورد فاجعه آتش‌سوزی سینما رکس آبادان اطلاعاتی در اختیار خبرنگاران گذاشت... وزیر دادگستری اظافه کرد... ضمناً این مطلب را بگوییم که بازپرس فقط به اینکه مسبب و عامل را دنبال کند، اکتفا نکرده و این کار را با شدت دنبال می‌کند، [اما] در نظر داشته باشید، اشخاصی هم هستند که مقصرند و اگر اقداماتی می‌کردند یا کرده بودند، بعد از این آتش‌سوزی، این مهلکه پیش نمی‌آمد.» (روزنامه کیهان، ۵۷/۶/۲۳)

اما این ماجرا قرار نیست به آشور ختم شود، چنانکه در جایی دیگر می‌خوانیم: «یکی دیگر از مسائلی که آقای باهری در خاطرات خود ذکر می‌کند و آن را هم از دلایل استعفای خود می‌داند، موضوع پرونده متهم یا متهمان آتش‌سوزی سینما رکس آبادان است... یک‌بار زمانی که جلسه هیئت دولت تمام شد، من آقای دکتر باهری را به کناری کشیدم و گفتم: آقای دکتر، این موضوع خیلی مهم است، خیلی حساس است، خیلی اطرافش سر و صدا می‌شود، چطور است که به جایی نمی‌رسد؟ ایشان البته به طور خصوصی اظهار داشت که بله، من پرونده را مطالعه کرده‌ام و چیز درست و حسابی در آن ندیده‌ام، چیز حسابی دستم نیامده است.» (چه شد که چنان شد، گفت‌وگوی احمد احرار با ارتشبد قره‌باغی، نشر آران، امریکا، ۱۹۹۹م، ص ۷۲)

ضرابی، دادستان وقت آبادان پس از از ۲۲ بهمن ۵۷، در مصاحبه مطبوعاتی بیان می‌کند: «بارها من را زیر فشار قرار دادند که بازپرس دادسرای آبادان را وادار کنم تا برای عبدالرضا آشور، کیفرخواست صادر کند، اما من زیر بار نرفتم. می‌دانستم آشور شخص بیکاری است که می‌خواسته از طریق مرز عراق، برای کار به کشورهای خلیج فارس برود.» در نتیجه شریف امامی دکتر باهری را - که قبلاً تمایلی به این کار نداشت- به کاخ شاه فرستاد و آنجا بود که شاه، باهری را از وزارت دادگستری برکنار کرد.» باهری برکنار می‌شود، اما پرونده از نظر مردم داغدیده ایران همچنان محل پرسش‌های متعدد باقی می‌ماند.

فاجعه رکس، محفلی برای فرافکنی ضدانقلاب

نام و خاطره فاجعه سینما رکس، جدای از آنکه اشاره‌ای به وقوع یک رخداد در تاریخ معاصر ایران دارد، بیشتر به سمبلی تبدیل شده است که رژیم پهلوی در دهه ۵۰ شمسی و ایضاً طرفداران آن تا به امروز، با استناد بدان، سعی می‌کنند تا مخالفت خود را با کشته شدن مردم بی‌گناه نشان دهند و از سوی دیگر با بردن نام این سینما، انقلابیون دهه ۵۰ شمسی را متهم به کشتن و خونریزی بی‌گناهان کنند. این در حالی است که تنها از ۲۱ بهمن ۵۷، تا ساعت ۱۰/۳۰ دقیقه ۲۲ بهمن، یعنی در طول کمتر از دو روز، تعداد ۹۵۰ نفر به‌وسیله سربازان رژیم پهلوی و به دستور مستقیم سران ارتش آن کشته شده و خونشان بر زمین ریخته است! یکی از نکاتی که همواره از سوی ضدانقلاب برای متهم کردن نیروهای انقلابی در پرونده سینما رکس مطرح می‌شود، موضوع آتش‌سوزی‌های سلسله‌وار سینماهای تهران در ماه‌های منتهی به مرداد ۵۷ است. اگر بنای محققان بر معیار شدن اقدامات مشابه برای متهم کردن کسی یا گروهی باشد، بی‌شک آتش‌سوزی و ایجاد وحشت عمومی، یکی از اصلی‌ترین دستاویزهای پهلوی برای فرونشاندن شعله انقلابیون در سال ۵۷ بوده است. چنانکه در یکی از گزارشات می‌خوانیم: «روز چهاردهم آبان، از حوالی ظهر، گزارش‌هایی به وزارت کشور می‌رسید که در نقاط مختلف شهر آتش‌سوزی است. ضمناً بعضی از اشخاصی که تلفن می‌کردند، می‌گفتند مأموران فرمانداری نظامی و پلیس ایستاده‌اند و نگاه می‌کنند و هیچ اقدامی نمی‌کنند. من به سپهبد صمدیانپور تلفن کردم و به رئیس شهربانی گفتم چرا اقدام نمی‌کنید. گفت فرماندار نظامی دستور داده مداخله نشود. من دیدم دیگر قابل تحمل نیست. تلفن کردم حضور اعلیحضرت و عرض کردم نقاط مختلف شهر در آتش می‌سوزد و حالا که هوا هم کمی تاریک شده است، ستون‌های آتش کاملاً دیده می‌شود. فرمودند خب، دیگر چه خبر است...» (همان ص ۹۴)

احمد احرار که خود از مخالفان جنبش‌های استقلال‌طلبانه و آزادی‌خواهانه مردم ایران بوده است، در کتابش ناگزیر به نقش ساواک در آتش‌سوزی‌های سال ۵۷ اشاره می‌کند: «درباره حوادث خیابانی و نقش مأموران ساواک، ما هم چیزهایی شنیده بودیم، گویا اینطور فکر شده بود که اگر یک اغتشاشات مصنوعی در شهر راه بیفتد و مغازه‌ها را آتش بزنند و ایجاد هراس بکنند، مردم نگران امنیت خودشان خواهند شد و افکار عمومی برانگیخته می‌شود و اکثریت خاموش به صدا در می‌آیند.» (همان ص ۳۲)

منصور رفیع‌زاده، رئیس شعبه ساواک در امریکا می‌نویسد: اویسی به شاه که به وضوح نگران و آشفته بود، گفت: «سربازان من در زره‌پوش‌های خود در خیابان مستقر شده‌اند، مردم به آنها گل‌های میخک قرمز می‌دهند. سربازان من دیگر روی آنها آتش نمی‌گشایند.» شاه مدتی فکر کرد و سرانجام گفت: «اگر طبق یک نقشه، کماندوها به سربازان شما در خیابان حمله کنند و عده‌ای [از سربازان شما] را بکشند چه؟ به این ترتیب بقیه برآشفته می‌شوند و به سمت جمعیت شلیک می‌کنند. نظرت در این مورد چیست؟» (خاطرات منصور رفیع‌زاده، آخرین رئیس شعبه ساواک در امریکا، ترجمه اصغر گرشاسبی، انتشارات اهل قلم، ۱۳۷۶، ص ۳۶۷)

منصور رفیع‌زاده به دلیل اینکه رابط ساواک با سیا در امریکا بود، بر تمامی اقدامات ساواک اشراف داشت و به سیا گزارش می‌داد. او می‌نویسد: «در این هنگام تیمسار نصیری صورت خود را با دستانش پوشاند، سپس دستانش را برداشت و با صدایی که انگار از ته چاه می‌آید، ادامه داد:... می‌دانی هفته گذشته چند تا آتش‌سوزی در منطقه تجاری شهر به راه انداختیم؟ چه تعداد آدم درجا کشته شدند؟ و هنوز کافی نیست! او (شاه) امروز به من گفت این کافی نیست. بیشتر بکشید. بیشتر آتش بزنید. من دیگر نمی‌توانم. من هم وجدان دارم، من هم فرزند دارم.» (همان ص ۳۳۱)

همانطور که ملاحظه می‌شود، اگر بنا بر این باشد که از روی سابقه اقدامات منجر به کشته شدن مردم بی‌گناه درخصوص پرونده سینما رکس آبادان قضاوت کنیم، این پرونده سنگین پهلوی است که متهم ردیف اول را مشخص می‌کند.

پدیده‌ای به نام «حسین تکبعلی‌زاده!»

در ۲۲ بهمن ۵۷ و بحبوحه جریان تظاهرات سراسری مردم برای به کنار افکندن سلطنت شاهنشاهی، زندان‌ها به دست گروه‌های مردمی تسخیر شده و در آنها به روی زندانیان باز می‌شود. حسین تکبعلی‌زاده - که به جرم سرقت و مصرف و فروش موادمخدر دوران حبس خود را می‌گذرانده است- نیز مستثنی نمی‌شود و در میان بقیه هم‌طرازانش از زندان آزاد می‌شود. تکبعلی‌زاده - که همه منابع خبری و اسناد به جا مانده از روند محاکمات، درباره او لفظ معتاد و بیکار را به کار می‌برند- فردی سابقه‌دار است که در دوران پهلوی بارها زندان را تجربه کرده است. در بحبوحه اعدام عوامل به جا مانده از ساواک در ماه‌های آغازین پیروزی انقلاب، در هجدهمین جلسه رسیدگی به اتهام تکبعلی‌زاده در خصوص پرونده سینمای آبادان، پس از متهم شدن او به همکاری با ساواک در این پرونده، او ادعا می‌کند که از سوی نیروهای انقلابی، دستور جای‌گذاری بمب داشته است!

بدیهی است که نه تکبعلی‌زاده، ۲۱ ساله - که اتهامات متعدد سرقت و فروش موادمخدر دارد- بلکه هر فرد سالمی در جایگاه او، برای رهایی از حکم اعدام به خاطر آتش‌سوزی و جرم ارتباط با ساواک، ادعای همکاری، همدستی و همداستانی با نیروهای انقلابی را ابراز و تکرار کند. این ادعا در صورتی که ثابت می‌شد، می‌توانست دستاویز خوبی برای متهم پرونده محسوب شود. او با اثبات این ادعا، سنگینی بار این جنایت را بین افراد متعدد و موجه تقسیم می‌کرد و از بار اتهام خود می‌کاست! این ادعا اما، در همین حد باقی ماند و هیچ وقت اثبات نشد. سؤال اینجاست: اساساً در صورتی که تکبعلی‌زاده از نیروهای انقلابی دستور گرفته باشد، محاکمه ۵۰ ساعته او به شکل علنی و عمومی، توسط چهره‌ای شاخص از انقلابیون که فرصت اعتراف به واقعیت این همکاری را برای متهم فراهم می‌کند، چه وجه عقلی‌ای دارد؟ و از سوی دیگر، نیروی انقلابی که در مرداد سال ۵۷ به تکبعلی‌زاده دستور جای‌گذاری بمب آتش‌زا را در یکی از چهارگوشه سالن می‌دهد، نفوذ هماهنگی با مسئولان سینما و شهربانی را از کجا کسب کرده است؟ درهای ورود و خروج به سینما، توسط چه کسی و در کدام فرصت پیش آمده قفل می‌شود و رؤسای شهربانی آبادان، طبق دستور کدام نیروی انقلابی اجازه شکستن قفل‌های سینما را به مردم نمی‌دهند تا بار وحشت‌زا و تلفات فاجعه به بیشترین حد خود برسد؟

فاجعه در آئینه تحلیل امام

در پی رخ دادن حادثه سینما رکس آبادان، از سوی امام خمینی، رهبر کبیر انقلاب پیامی صادر شد که در آن، تحلیل ایشان از این واقعه نیز منعکس است: «دریافت خبر بسیار فجیع به آتش کشیدن چند صد نفر از هموطنان ما با آن وضع حساب شده، موجب تأثر و تأسف شدید گردید. من گمان نمی‌کنم هیچ مسلمانی، بلکه انسانی دست به چنین فاجعه وحشیانه‌ای بزند، جز آنان که به نظایر آن عادت نموده‌اند و خوی درندگی و وحشی‌گری، آنان را از انسانیت بیرون برده باشد. من تاکنون اطلاع کافی ندارم، لکن آنچه مسلم است، این عمل غیرانسانی و مخالف با قوانین اسلامی از مخالفان شاه که خود را برای حفظ مصالح اسلام و ایران و جان و مال مردم به خطر مرگ انداخته‌اند و با فداکاری از هم‌میهنان خود دفاع می‌کنند- به هر مسلکی باشند- نخواهد بود و قرائن نیز شهادت می‌دهد که دست جنایتکار دستگاه ظلم در کار باشد که نهضت انسانی- اسلامی ملت را در دنیا بدنام کند. آتش را به طور کمربند در سراسر سینما افروختن و بعد توسط مأموران درهای آن را قفل کردن، کار اشخاص غیرمسلط بر اوضاع نیست. گفتار شاه که: تظاهرکنندگان مخالف من وحشت بزرگ را وعده می‌دهند و تکرار آن پس از واقعه که: این همان وعده بوده است، شاهد دیگری بر توطئه است، نه اینکه واقعاً شاه یک غیب‌گوی بزرگ است! مصاحبه سابق شاه که ایران را با ملت نابود می‌کنم، نیز شاهد این مدعاست. اظهار تأسف و تأثر در بوق‌های تبلیغاتی از اشخاصی که هر روز دستشان تا مرفق به خون هم‌میهنان مسلمان ما فرو رفته است، شاهد بزرگی است بر نقشه شیطانی شاه و همدستانش و هم آنان که در اکثر شهرهای ایران دست به کشتارهای فجیع زده‌اند.»

> **امام خمینی: آنچه مسلم است، این عمل غیرانسانی و مخالف با قوانین اسلامی، از مخالفان شاه که خود را برای حفظ مصالح اسلام و ایران و جان و مال مردم به خطر مرگ انداخته‌اند و با فداکاری از هم‌میهنان خود دفاع می‌کنند - به هر مسلکی باشند - نخواهد بود و قرائن نیز شهادت می‌دهد که دست جنایتکار دستگاه ظلم در کار باشد که نهضت انسانی - اسلامی ملت را، در دنیا بدنام منعکس کند**

پیشخوان

آغاز و انجام سازمان موسوم به پرورش افکار در آئینه یک پژوهش نوانتشار

فرهنگ‌سازی از بالا!

محمدرضا کائینی

سازمان موسوم به پرورش افکار در عداد نهادهایی بود که در غیاب تشکل‌های مردمی و متعارف، از سوی رضاخان و برای تحقق بخشیدن به منویات وی در عرصه فرهنگ تشکیل شد، اما به نتیجه موردنظر دست نیافت. سوگمندانه بررسی کارنامه این نهاد بی‌فرجام، کمتر مورد توجه پژوهشگران تاریخ معاصر قرار گرفته و آثار کمی دراین‌باره پدید آمده است. اثری که هم‌اینک در معرفی آن سخن می‌رود، از معدود پژوهش‌هایی است که دراین‌باره صورت گرفته است. مرکز اسناد انقلاب اسلامی ناشر این تحقیق، در دیباچه خویش بر آن آورده است: «سازمان پرورش افکار در راستای علمی کردن چنین تفکری، پا به عرصه وجود نهاد. نحوه فعالیت متمرکز این سازمان و ساختار عمودی آن، نمونه جالبی از کل ساختار سیاسی حاکم بر ایران در عصر پهلوی اول است. از آنجا که استبداد، جوهره حاکمیت سیاسی در عصر رضاخان بود و حتی خود وی با گفتن این جمله که هر کشوری رژیمی دارد و رژیم ما یک نفره است، این مطلب را تأیید کرده بود، به ناچار سازمانی هم که در این فضای سیاسی در حال فعالیت بود، نمی‌توانست از لحاظ ساختاری، متفاوت از ساختار حاکمیت باشد. بنابراین، این سازمان وسیله‌ای برای اجرای مقاصد فرهنگی یک رژیم استبدادی به شمار می‌رفت. نکته جالب توجه این است که سازمان مذکور، به پیشنهاد و همت جمعی از روشنفکران تأسیس شد، زیرا این روشنفکران، به‌زعم خود، به دنبال وحدت ایران و پیدایش حکومتی متمرکز برای توسعه این کشور بودند، ولی ناسیونالیسمی که موردنظر آنها قرار گرفته بود، ناسیونالیسم فرهنگی بود که در آن بدون توجه به مبانی اصیل ناسیونالیسم سیاسی و پیگیری حقوق مردم، همت اصلی صرف تمجید از گذشته باستانی ایران، شخص پادشاه و زبان فارسی شد و در این مسائل به حدی افراط و تملق صورت گرفت که حتی مؤسسات این سازمان، یکی از علل افول آن را همین تملق‌گویی اعلام کردند. کتاب حاضر تحقیق مستندی از نحوه تشکیل، اهداف، فعالیت‌ها و عملکرد سازمان پرورش افکار است که محقق محترم توانسته به خوبی بین ساختار سیاسی حاکم و پیدایش این سازمان رابطه ایجاد کند و در نهایت علل افول و فروپاشی آن را تحلیل نماید. مرکز اسناد انقلاب اسلامی امیدوار است که با انتشار این اثر، گام دیگری در روشن شدن تاریخ پرفراز و نشیب ایران بردارد و جامعه علمی کشور را در تحلیل بهتر تاریخ معاصر ایران یاری رساند.»

بابک دربیکی، مؤلف این کتاب نیز، در مقدمه‌ای بر آن، سعی کرده است تا از موضوع مورد پژوهش خویش، تصویری روشن به دست دهد. وی دراین‌باره می‌نویسد:

«سازمان پرورش افکار، در زمستان ۱۳۱۷ توسط احمد متین‌دفتری تشکیل شد. این نهاد، یک نهاد فرهنگی به حساب می‌آمد که با اهداف رسماً اعلام شده‌ای شروع به کار کرد. در عین حال اهداف اعلام نشده‌ای نیز برای این نهاد در نظر گرفته شده بود که سال‌ها بعد این اهداف از لابه‌لای اسناد و مدارک جدید و همچنین خاطرات افراد مختلف به طرز روشن‌تری بیان شد. با این حال بررسی‌ها نشان می‌دهد که این نهاد مانند بسیاری از برنامه‌های مدون یا تدوین نشده دوران رضاشاه که بیشتر حالت انفعالی و دوره‌ای داشت تا یک برنامه‌ریزی درازمدت و مشخص، از اهداف اولیه خود، چه اهداف عنوان شده و چه عنوان نشده، دور شد و در گرداب مشکلاتی گرفتار گشت که خودساخته یا ناشی از مشکلاتی می‌شد که برآمده از ساختار نظام و حاکمیت آن دوران- به‌عنوان مؤسس و متولی این نهاد- سه کمیسیون نمایش، موسیقی و رادیو نیز در یک فصل مورد بحث واقع شده‌اند و در نهایت به‌عنوان جمع‌بندی و نتیجه‌گیری به بررسی دلایل افول و انحلال سازمان پرورش افکار پرداخته شده است. در ابتدا نویسنده قصد داشت تا با اختصاص فصلی جداگانه، علل افول و انحلال این نهاد را بررسی نماید، اما بنا به دلایل مشخصی از آن منصرف گشت. دلیل این امر به نکته ظریفی بازمی‌گردد؛ پس از فروپاشی نظام رضاشاه که امکان نقد عملکرد دوران رضاشاه به وجود آمده بود، به واسطه اشغال کشور، مشکلات اقتصادی ناشی از جنگ، قحطی و نظایر آن، بیشتر مباحث روزنامه‌ها به مسائل مختلف روزمره بازمی‌گشت یا آن که نقد و بررسی نظام سابق بیشتر به حملات تند سیاسی معطوف بود. ضمن آن که نمی‌توان انتظار داشت که در آن مدت کوتاهی که از سپری شدن نظام رضاشاهی می‌گذشت، نقد جدی و بی‌طرفانه‌ای از نهادهایی مانند پرورش افکار صورت گیرد. بعدها هم که نقدهایی بر این سازمان و نهادهای مشابه وارد شد، یا مبتنی بر مواضع سیاسی یا به صورت کلی به نقد این نهاد پرداخته بودند. در بیشتر موارد به طور سطحی و غیرمستند با این نهاد برخورد شده است که مشابه یکدیگر و تکراری هستند و موجبات اطاله کلام را فراهم می‌سازند. بنابراین در تاریخ‌نگاری معاصر کمتر با نقد چنین سازمان‌هایی مواجه هستیم. اخیراً به همت سازمان اسناد ملی و افرادی چون محمود دلفانی اسنادی منتشر شده که می‌تواند ما را به وجوه و زوایای مختلف این نهاد و عملکرد دو سال و اندی آن آشنا سازد. ضمن آن که تاریخ دوران رضاشاه در این چند سال به خاطر همت عالی و تلاش‌های مورخان مختلف از منظرهای گوناگون مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته و راهگشای بررسی‌هایی چون تحلیل سازمان پرورش افکار بوده است.»

احمد متین دفتری رئیس سازمان پرورش افکار (نفر دوم از چپ)